

تحلیل معنایی واژگان مرکب مفعولی در زبان فارسی

دکترسیدعلی میرعمادی

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - تهران شمال

ستاره مجیدی

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی - علوم و تحقیقات

چکیده

در مقاله حاضر با گردآوری ۷۴۵ واژه مرکب مفعولی به تحلیل معنایی این دسته از واژگان مرکب نحوی می‌پردازیم. در ارتباط با نقش بیرونی کلمات مرکب مفعولی می‌توان به تعمیمی دست یافت؛ بدین ترتیب که به طور عمده در طبقه صفات قرار می‌گیرند، هر چند تعدادی اسم نیز در این میان مشاهده می‌شود. همچنین بررسی معنایی واژگان مرکب مفعولی حاکی از آن است که این دسته از واژگان از دلالت برون‌زبانی (مصدیقی) برخوردارند؛ از این رو بر شخص یا شیئی در جهان خارج دلالت دارند. از سوی دیگر به نظر می‌رسد که این دسته از واژگان مرکب نحوی از جمله واژه‌های مرکب برون‌مرکز محسوب می‌شوند و معنای این دسته از کلمات را باید در بافت بیرون از واژه جستجو کرد. یافته‌ها نشان‌دهنده آن است که بر روی پیوستار شفافیت و تیرگی، با حرکت به سمت تیرگی، واژگان مرکب مفعولی حاوی بار عاطفی منفی می‌باشند.

کلیدواژه‌ها: واژه مرکب مفعولی، واژه سازی، مفهوم اولیه، چندمعنایی، شفافیت، تیرگی

مقدمه

اگرچه امروزه زبان‌شناسی به مثابه علم مطالعه زبان در پنج حوزه آواشناسی - واج‌شناسی، صرف، نحو، معنی‌شناسی و کاربردشناسی معرفی می‌شود و صرف دیگر هیئتی مستقل، یافته است، ترسیم مرز قاطع میان صرف و نحو در همه موارد به آسانی صورت نمی‌گیرد. همواره باید به این مسئله توجه داشت که قائل شدن مرزهای قاطع میان این پنج حوزه، عملاً غیرممکن است. به عبارت ساده‌تر داده‌های زبانی طیفی را فرا می‌گیرند که در آن، گاه نمی‌توان خطوط قاطعی برای جایگاه‌های متفاوت این طیف در نظر گرفت. برای مثال بررسی دسته‌ای از واحدهای زبانی به نام کلمه‌های مرکب واژگانی نیز صرفاً در فصل مشترک صرف و نحو قابل مطالعه است. با توجه به مقدمه مختصری که درباره تعامل حوزه‌های زبان ذکر شد، نگارندگان بر آن هستند تا به بررسی معنایی دسته‌ای از کلمه‌های مرکب واژگانی بپردازند که «کلمه‌های مرکب مفعولی» نامیده می‌شوند. در مقاله حاضر سعی بر آن است تا به این پرسش‌ها پاسخ مناسب داده شود: کلمه‌های مرکب مفعولی از ویژگی معنایی به‌خصوصی برخوردارند؟ آیا قواعد معنایی در طبقه‌بندی این دسته از واژه‌های مرکب زبان فارسی تأثیری دارند یا خیر؟ کلمات مرکب مفعولی از دلالت مصدیقی برخوردارند و یا از دلالت مفهومی؟ آیا می‌توان در خصوص نقش بیرونی کلمه‌های مرکب مفعولی به تعمیمی دست یافت؟

واژگان مرکب مفعولی به مثابه یکی از انواع واژه‌های مرکب واژگانی، جزء قابل توجهی از ساختمان دستوری زبان فارسی محسوب می‌شوند. این مسئله ما را بر آن می‌دارد تا این نوع از کلمه‌های مرکب واژگانی

را مورد بررسی قرار داده، از بُعد معنایی به تحلیل آنها پردازیم. نمونه‌های جمع‌آوری شده از کلمه‌های مرکب مفعولی با توجه به شمّ زبانی و گفتار مردم و عمدتاً از لغت نامه دهخدا به دست آمده‌اند.

ساخت و نظام

به اعتقاد سوسور^۱ (۱۹۱۶)، واحدهای زبان به دلیل ارزش‌های متفاوتشان از یکدیگر متمایز می‌شوند و باید از طریق مجموعه‌ای روابط مشخص کشف شوند و به توصیف درآیند. یکی از این دو گونه رابطه مبتنی بر گزینش است که سوسور آن را تداعی یا جانشینی می‌نامد و دیگری مبتنی بر ترکیب است که همنشینی نامیده می‌شود (یاکوبسن^۲، ۱۹۶۰: ۲۱). سوسور بر این امر تأکید دارد که عناصر موجود بر روی یک زنجیره جانشینی از نظم ثابتی برخوردار نیستند و دسته بندی آنها به صورت کاملاً اختیاری انجام می‌یابد (۱۹۲۲: ۱۷۴). یاکوبسن معتقد است که شیوه انتخاب یک واژه، از میان واژه‌های کم و بیش معادل یکدیگر، بر روی محور جانشینی^۳ و ترکیب و چگونگی همنشینی آنها بر روی محور همنشینی^۴ صورت می‌گیرد. انتخاب واژه‌ها بر مبنای معادل بودنشان، مشابهت یا عدم مشابهتشان و مترادف بودن یا متضاد بودنشان روی می‌دهد؛ اما ترکیب واژه‌ها یعنی ایجاد نوعی توالی از آنها بر مبنای مجاورت است (صفوی، ۱۳۷۹: ۳۹). فرث^۵ ارتباطات منبعث از عملکرد محورهای همنشینی و جانشینی را که سوسور معرفی کرد، مورد تأکید قرار داد. وی سطوح زبان را به صورت مجموعه‌ای از روابطی که بر دو محور همنشینی و جانشینی مشخص می‌شوند در نظر می‌گیرد و تأکید می‌کند که هر دو محور به یک اندازه حائز اهمیتند. از این رو بسیاری از مفاهیمی که فرث عرضه می‌کند، بر پایه تمایز محورهای همنشینی و جانشینی قابل درک است. به عقیده فرث اصطلاح ساخت^۶ و تمامی مفاهیم وابسته به آن فقط به روابط همنشینی و اصطلاح نظام^۷ و مفاهیم وابسته به آن، به روابط جانشینی موجود میان واحدها و عناصر قابل جایگزینی مربوط می‌شود. وی از این راه برای عناصر، ارزش‌هایی را مشخص می‌کند. براین اساس، نظام و ساخت در سطوح گوناگون تحلیل در بافت‌های موقعیتی برای توصیف معنی گفتار بررسی می‌شوند.

فصل مشترک صرف و نحو

در مجموع، مشترکات زبانی نحوی و زبانی صرفی نسبت به وجوه افتراق آنها بیشتر است. در واقع اگر این مسئله را بپذیریم که اختلاف میان زبانی در جمله‌سازی و زبانی در واژه‌سازی در کمیت است و نه در کیفیت، آن‌گاه این دو بسیار شبیه به هم خواهند بود و برای تحلیلگر الزامی است که به ساخت جمله و ساخت کلمه به مثابه زیر شاخه‌ای از دستور پردازد (بائر^۸، ۱۹۸۳: ۷۴). نحو واژگانی مستقل^۹، اصطلاحی

^۱ F, de Sasure
^۲ R. Jakobson
^۳ paradigmatic axis
^۴ syntagmatic axis
^۵ J.R. Firth
^۶ structure
^۷ system
^۸ L. Bauer
^۹ Auto lexical Syntax

است در زبان‌شناسی به مثابه الگوی تجزیه و تحلیل دستوری، که در آن صرف و نحو همچون دو سیستم همگون ولی مستقل از یک رو ساخت مشاهده می‌شوند. سادوک^۱ چارچوب این نظریه را در سال ۱۹۸۵ مطرح کرد. به اعتقاد سادوک، زنجیره خوش‌ساخت زبان باید با توجه به قواعد و اصول صرف و نحو خوش‌ساخت باشد. او صرف را بخش یا حوزه‌ای از دستور، شبیه به نظریه حالت یا نظریه تتا، در نظر می‌گیرد و درباره سه جنبه مهم از فصول مشترک صرف و نحو – به‌ویژه در زبان اسکیمو – بحث می‌کند که عبارتند از: واژه بست‌سازی، تصریف^۲ و انضمام اسم^۳ (کریستال^۴، ۱۹۹۱: ۳۱ و تراسک^۵، ۱۹۹۳: ۲۳-۲۴ و کاتامبا^۶، ۱۹۹۳: ۲۸۷).

فرآیندهای واژه‌سازی در زبان فارسی

اصطلاح واژه‌سازی به کل فرآیند تغییرات صرفی در ساخت کلمات اشاره دارد. توجه محققان به واژه‌سازی همیشه به موازات مطالعات زبانی وجود داشته و منجر به پدید آمدن آثار بسیاری در این زمینه شده است. واژه‌سازی شامل دو طبقه اصلی تصریف و اشتقاق^۷ است. در مفهوم خاص‌تر، واژه‌سازی فقط به فرآیندهای مورد دوم (اشتقاق) باز می‌گردد و به انواع ترکیب^۸ و اشتقاق تقسیم می‌شود. در دهه ۱۹۶۰ تلاش‌هایی برای یکپارچه کردن واژه‌سازی و نحو صورت گرفت؛ اما این تلاش‌ها خیلی موفقیت‌آمیز نبود و در نهایت واژه‌سازی در حوزه‌ای مستقل به نام صرف مورد بررسی قرار گرفت. (تراسک، ۱۹۹۳: ۳۰۵)

علی‌رغم اختلاف نظرهایی که در این زمینه میان اندیشمندان وجود دارد، به نظر می‌رسد واژه‌سازی از اصول قاعده‌مندی تبعیت می‌کند. یکی از راه‌های متداول واژه‌سازی، ترکیب است و آن عبارت از پیوستن دو یا چند تکواژ قاموسی به یکدیگر است که منجر به تولید یک واژه می‌شود. فرآیند ترکیب در زبان فارسی، پایگانی^۹ است، به این معنی که کلمه غیربسیطی که از این فرآیند حاصل می‌شود ممکن است خود در ساخت کلمه غیربسیط دیگر، پایه واقع شود. ترکیب‌ها کلمات پیچیده‌ای هستند که سازه‌هایشان تکواژهای قاموسی‌اند. ظاهراً ترکیب، طبیعی‌ترین شیوه به وجود آوردن کلمات جدید است (اشر، ۱۹۹۴: ۵۰۲۱). بائر بر این نکته تأکید دارد که شاخه‌های صرف کاملاً از یکدیگر متمایز نیستند و در واقع بهتر است صرف را همانند پیوستاری^{۱۰} در نظر بگیریم که در یک سوی آن صورت‌های تصریفی مشخص قرار دارند و در سوی دیگرش نمونه‌های مشخص ترکیب؛ در حالی که اشتقاق در میانه طیف جای می‌گیرد. نقطه اشتراک تمامی آنها در این است که همگی به واژه‌سازی می‌پردازند؛ ولی تصریف و اشتقاق هر دو با وندافزایی سروکار دارند و اشتقاق و ترکیب با تولید واژه‌های جدید. (۱۹۹۶: ۶)

¹ J. Sadock

² inflection

³ noun incorporation

⁴ D. Crystal

⁵ R.L. Trask

⁶ F. Katamba

⁷ derivation

⁸ compounding

⁹ hierarchical

¹⁰ continuum

واژه

تعريف واژه یکی از مشکلات دیرپای نظریه‌های زبان‌شناسی بوده است؛ زیرا به هر شکل که واژه را تعريف کنیم باز اقلامی در بعضی از زبان‌ها يافت می‌شوند که اهل زبان آنها را واژه می‌دانند و این واژه‌ها در گستره تعريف قرار نمی‌گیرند. سوسور واژه را یک نشانه^۱ محسوب می‌نمود که ازدو جزء تجزیه‌ناپذیر به نام دال^۲ و مدلول^۳ تشکیل شده است. دال و مدلول هر دو ماهیتی ذهنی دارند. رابطه دال و مدلول اختیاری است. وی واژه را پیوند میان صورت و معنا تلقی می‌کرد و آن را در محورهای جانیشینی و هم‌نشینی قرار می‌داد. به همین دلیل به نظر می‌رسد که سوسور نه فقط جنبه‌های آوایی، معنایی و نحوی واژه را در نظر داشت، بلکه رابطه آوایی، معنایی و نحوی بین واژه‌ها را نیز پذیرفته بود. در سلسله مراتب واحدهای زبانی، واژه پایین‌تر از گروه و بالاتر از تکواژ قرار می‌گیرد.

واژه یا کلمه اصطلاح فراگیری است که برای واژه دستوری و صورت واژگانی به کار برده می‌شود (بائر، ۱۹۸۸: ۲۵۶). هلیدی^۴ در نظریه "مقوله و میزان"، واژه را یکی از واحدهای دستوری می‌داند که از یک یا چند واحد معنی‌دار ساخته شده و در ساخت واحد بزرگتر از خود یعنی گروه به کار می‌رود. بلومفیلد^۵ (۱۹۳۳) نیز در کتاب خود به نام «زبان» واژه را این‌گونه تعريف می‌کند: «کلمه کوچکترین فرم آزاد در گفتار است». کریستال^۶ واژه را کوچکترین واحد دستوری تعريف می‌کند که می‌تواند به عنوان یک پاره گفتار مستقل به کار رود (کریستال، ۱۹۹۱: ۴۱۹). از دیدگاه کاتامبا، واژه واقعیتی روان‌شناختی است که اهل زبان با شم زبانی خود آن را تشخیص می‌دهند.

واژه مرکب

انواع اصلی واژه در زبان فارسی در دو طبقه واژه‌های بسیط و غیربسیط قابل بررسی‌اند. واژه بسیط فقط از یک تکواژ قاموسی یا دستوری تشکیل می‌شود. واژه غیربسیط بیش از یک تکواژ دارد. واژه غیربسیط در سه طبقه مشتق، مرکب و مشتق - مرکب قابل بررسی‌اند. واژه مرکب از دو یا چند تکواژ قاموسی پدید می‌آید و حداقل شامل دو پایه است که هر دو واژه‌اند یا اینکه ریشه تکواژ محسوب می‌شوند (کاتامبا، ۱۹۹۳: ۵۴۹). نمونه‌هایی چون «کتابخانه»، «خوش‌سخن»، «شیردل» کلمه‌های مرکب قلمداد می‌شوند. بین اجزای کلمه مرکب غالباً رابطه نحوی وجود دارد. این دسته از کلمه‌های مرکب از یک ساختار جمله‌ای زیربنایی برخوردارند که اجزای این جمله زیربنایی در نتیجه افزایش و کاهش معنایی دچار حذف شده، برخی از میان رفته و برخی دیگر بر جای مانده‌اند. هسته نحوی درون تركيب می‌تواند نقش‌های متفاوتی داشته باشد که بسته به آن، نوع تركيب مشخص می‌شود. کلمه‌های مرکب، امکان دیگری برای بازنمود گزاره‌ها در لایه زبان

¹ sign

² signifier

³ significant

⁴ M.A.K. Halliday

⁵ L. Bloomfield

فراهم می‌آورند؛ زیرا اجزای گزاره یعنی موضوع، محمول و رابطه در آنها امکان تجلی می‌یابند. به عبارت دیگر این دسته از ترکیب‌ها می‌توانند قالبی برای باز نمود گزاره باشند (افراشی، ۱۳۸۱: ۱۴۳). کلمه‌های مرکب واژگانی در انواع نهادی، مفعولی، متممی، قیدی، بدلی، وصفی، اضافی و عطفی قابل طبقه‌بندی‌اند. دو نمونه زیر کلمه‌های مرکب واژگانی محسوب می‌شوند:

«دلخواه» ← دل آن را می‌خواهد. (نهادی)
«گل فروش» ← آن که گل می‌فروشد. (مفعولی)

انواع واژه‌های مرکب

بویل^۱ در دستور فارسی نوین (۱۹۶۶) به بررسی واژه‌های مرکب فارسی پرداخته است. وی بی‌آنکه تعریفی برای واژه مرکب عرضه کند، این واژه‌ها را به دو دسته حقیقی و غیرحقیقی تقسیم کرده و زیرشاخه‌های هر یک را بر شمرده است. واژه‌های مرکب حقیقی عبارتند از:

الف - مرکب‌های توصیفی^۲: اسم‌های مرکبی که جزء اول، جزء دوم را توصیف و تعیین می‌کند؛ مانند روزنامه، کارخانه، راه‌آهن.

ب - مرکب‌های مفعولی^۳: اسم‌ها یا صفات مرکبی که جزء دومشان بر جزء اسمی اول حاکمیت دارد. این جزء دوم معمولاً فعل یا واژه‌ای مشتق از فعل است؛ مانند آبکش، دانشجو، شاهزاده.

پ - مرکب‌های ملکی^۴: اسم‌ها یا صفات مرکبی که جزء اولشان همچون مرکب‌های توصیفی جزء دوم را توصیف می‌کند و در عین حال کل واژه مرکب، صفت و یا حالتی را به شخص یا چیزی نسبت می‌دهد؛ مانند آهو چشم، فارسی زبان.

شکی^۵ پنج نوع واژه مرکب درون مرکز^۶ و برون مرکز^۷ را با زیرشاخه‌های زایا و غیرزایای آن، مرکب‌های پایه و اصلی برمی‌شمرد که به طور خلاصه عبارتند از: (شکی، ۱۹۶۴: ۱۱۲-۱۱۳)

۱- عطفی

۲- مکرر

۳- توصیفی:

۱- وابسته

۲- نسبی، عددی، قیدی

۳- به‌ووری

۴- گروه فعلی

۵- بی‌قاعده

کلمات مرکب در حوزه معنی‌شناسی دارای چهار زیرشاخه‌اند که عبارتند از: (بائر، ۱۹۸۳: ۳۰ و ۳۱)

۱- درون مرکز

¹ J.A. Boyle

² determinative compounds

³ objective compounds

⁴ possessive compounds

⁵ M. Shaki

⁶ endocentric

⁷ exocentric

۲- برون مرکز

۳- عطفی

۴- دوتایی

- کلمات مرکبی که معنایشان از درون خود ترکیب دریافت می‌شود، درون مرکز هستند؛ مانند arm chair
- کلمات مرکبی که معنایشان را باید در بافت بیرون از واژه جستجو کرد، برون مرکز محسوب می‌شوند؛ مانند red skin. گاهی اوقات از اصطلاح به‌هوریهی نیز برای این‌گونه از کلمات مرکب استفاده می‌شود. این رابطه اغلب به صورت استعاری و یا کل به جزء مشاهده می‌شود.

- گروه سوم شامل کلمات مرکبی است که هر دو جزء کلمه مرکب در شمول معنایی آن قرار می‌گیرد و کلمات مرکب عطفی نامیده می‌شوند؛ مانند maid servant

- گروه چهارم کلمات مرکب دوتایی نامیده می‌شوند. در این گروه مشخص نیست که کدام جزء هسته است و کلمه مرکب، واژه فراگیر هیچ کدام از اجزایش نیست.

مستأجر حقیقی (۱۳۷۰)، واژه‌های مرکب را براساس نظریه زایشی - گشتاری بررسی نموده است. نگارنده، مرکب‌های فعلی و غیرفعلی را براساس نظریه زایشی - گشتاری و به کمک زنجیره ژرف‌ساختی، قواعد گشتاری و در نهایت روساخت تحلیل نموده است. شایان ذکر است که منظور او از مرکب فعلی، واژه مرکبی است که دست کم یکی از اجزای آن ریشه فعل و یا واژه مشتق از فعل باشد. در نظریه دستور زایشی - گشتاری، بعضی از واژه‌های مرکب دارای زنجیره ژرف ساختی هستند که با قاعده‌های گشتاری به واژه مرکب تبدیل می‌شوند. این قاعده‌ها که اغلب بر روی معنی تأثیری ندارند و فقط عامل پیونددهنده ژرف ساخت به روساخت هستند، عبارتند از:

۱- افزایش^۱

۲- حذف^۲

۳- جانشینی^۳

۴- جابجایی^۴

بدین ترتیب مؤلف بین واژه‌های مرکبی که دارای روساخت یکسان هستند ولی ژرف‌ساخت آنها متفاوت است، تمایز قائل می‌شود؛ مانند کتاب‌فروش و دست‌دوز.

به لحاظ روساختی هر دو از توالی (اسم + بن مضارع) تشکیل شده‌اند؛ ولی ژرف‌ساخت آنها یکسان نیست.

ژرف‌ساخت ← کسی کتاب را می‌فروشد.

ژرف‌ساخت ← کسی با دست می‌دوزد.

مستأجر حقیقی واژه‌های مرکب فعلی را این‌گونه تحلیل می‌کند:

ژرف‌ساخت ← قواعد گشتاری ← روساخت

¹ adjunction

² deletion

³ substitution

⁴ transposition

واژه‌های مرکب مفعولی

همانطور که پیش از این گفته شد، کلمهٔ مرکب مفعولی یکی از انواع کلمه‌های مرکب واژگانی محسوب می‌شود. در کلمه‌های مرکب مفعولی، یک جزء از ترکیب نقش مفعول جمله را دارد؛ مانند گوش‌نواز، خودخواه. باتوجه به جملات زیر می‌توان ساختار جمله‌ای این کلمه‌ها را پیش از آنکه فعلشان دچار کاهش معنایی مطلق شده باشد، نشان داد:

«گوش‌نواز» ← گوش را می‌نوازد (= چیزی که گوش را می‌نوازد)

«خودخواه» ← خود را می‌خواهد (= کسی که خود را می‌خواهد)

با توجه به جملات بالا، به ترتیب «گوش» و «خود» هسته‌های نحوی کلمهٔ مرکب به شمار می‌آیند و نقش مفعولی دارند.

در این قسمت از مقالهٔ حاضر از ۷۴۵ واژهٔ مرکب مفعولی جمع‌آوری شده، تعدادی به صورت تصادفی انتخاب شده‌اند:

- شفاف

+ شفاف

عشوه‌فروش	وطن‌فروش	● ساعت‌فروش
خیال‌باف	دروغ‌باف	● گلیم‌باف
نازکش	زحمت‌کش	● هواکش
روده‌بر	جیب‌بر	● چوب‌بر
شکرشکن	لشکرشکن	● قندشکن
خون‌افشان	بهارافشان	● زلف‌افشان
حادثه‌زا	نیروزا	● بچه‌زا
(بیهوده‌کار) بادپیما	باده‌پیما	● راه‌پیما
آفتاب‌پرست	تن‌پرست	● آتش‌پرست
ستم‌پرور	شاعر‌پرور	● دام‌پرور
پاپوش‌ساز	ساعت‌ساز	● جواهرساز
فضول‌سنج	سخن‌سنج	● بادسنج
پاگشا	جهان‌گشا	● رمزگشا

دوره‌بین	دوره‌بین	● دور بین
خودشوی	خودشوی	● شیشه‌شوی
گهرپاش	گهرپاش	● آب‌پاش
نفس‌ربا	نفس‌ربا	● کیف‌ربا
جهان‌سوز	جهان‌سوز	● لب‌سوز
صف‌آرا	صف‌آرا	● خانه‌آرا
سیلی‌خور	سیلی‌خور	● شیر‌خور
کمندانداز	کمندانداز	● کلوخ‌انداز
نفس‌گیر	نفس‌گیر	● آب‌گیر
غزل‌خوان	غزل‌خوان	● تسبیح‌خوان
جهان‌خوار	جهان‌خوار	● گیاه‌خوار
نام‌گذار	نام‌گذار	● نیزه‌گذار
رکاب‌دار	رکاب‌دار	● جادار
نخ‌نما	نخ‌نما	● بادنما
مزده‌خواه	مزده‌خواه	● باج‌خواه
بالاپوش	بالاپوش	● پولادپوش
دردکش	دردکش	● حشره‌کش
چمن‌زن	چمن‌زن	● گنجشک‌زن
سخن‌تراش	سخن‌تراش	● چوب‌تراش
گوش‌آزار	گوش‌آزار	● زیردست‌آزار
فرمان‌بر	فرمان‌بر	● پیغام‌بر
مهمان‌پذیر	مهمان‌پذیر	● شکست‌پذیر
دهن‌بین	دهن‌بین	
گره‌شوی	گره‌شوی	
سم‌پاش	سم‌پاش	
دل‌ربا	دل‌ربا	
جان‌سوز	جان‌سوز	
خودآرا	خودآرا	
گول‌خور	گول‌خور	
چوانداز	چوانداز	
پاگیر	پاگیر	
(کنایه‌گو) لغز‌خوان	(کنایه‌گو) لغز‌خوان	
تیمار‌خوار	تیمار‌خوار	
کلاه‌گذار	کلاه‌گذار	
استخوان‌دار	استخوان‌دار	
خودنما	خودنما	
خاطر‌خواه	خاطر‌خواه	
(توطئه) پاپوش	(توطئه) پاپوش	
عاشق‌کش	عاشق‌کش	
لاف‌زن	لاف‌زن	
اشکال‌تراش	اشکال‌تراش	
دل‌آزار	دل‌آزار	
رنج‌بر	رنج‌بر	
فناپذیر	فناپذیر	

بررسی معنایی واژه مرکب مفعولی

به لحاظ معنایی واژه مرکب واژه‌ای است که از دو یا چند تکواژ آزاد ساخته شده باشد، به طوری که مجموعه به دست آمده معنایی غیر از مجموع معانی به هم مرتبط از تک تک واژه‌های تشکیل‌دهنده را داشته باشد. پس ترکیب‌ها را می‌توان از روی وحدت مفهوم یا مفاهیم به هم مرتبطی که یک واحد معنایی را می‌سازند، بازشناخت. به عبارت دیگر ترکیب‌ها همچون کلمات بسیط یا بیان‌کننده یک مفهوم مجزایند و یا ترکیبی از مفاهیم بسیار مرتبط به منظور تشکیل یک واحد ذهنی محسوب می‌شوند. پیوستگی معنایی سبب می‌شود ترکیب از نظر معنایی، یا معادل یک عبارت و یا معادل یک کلمه باشد و به این ترتیب برخی کلمات مرکب، گاه از نظر معنایی معادل یک عبارتند؛ حال آنکه از نظر ساخت‌واژه مانند واژه بسیط رفتار می‌کنند و بدین صورت پلی میان صرف و نحو به شمار می‌آیند. (شکی، ۱۹۶۴: ۲۶ - ۲۷)

به منظور بررسی معنایی واژه‌های مرکب مفعولی، به برخی از مفاهیم معنی‌شناختی ذیل اشاره می‌کنیم.

مفهوم اولیه

مفهوم اولیه یعنی آنچه معنی تقابل‌دهنده یک مدخل واژگانی در فرهنگ لغت نامیده می‌شود. برای این منظور، با تشخیص مفهوم اولیه می‌توان مفهوم مورد نظر اهل زبان را در نظر گرفت. در چنین شرایطی، بی‌نشان‌ترین مفهوم یک واژه، مفهوم اولیه آن واژه خواهد بود؛ زیرا افزایش معنی در هر واژه، سبب نشاننداری آن واژه خواهد شد (صفوی، ۱۳۷۳). برای مثال در واژه «گل فروش»، مفهوم اولیه واژه «فروختن» در تقابل با مفهوم واژه «خریدن» بی‌نشان‌ترین کاربرد معنایی صورت «فروش» است؛ زیرا افزایش معنی در آن بر حسب همنشینی واژه «گل» تا حد صفر تقلیل یافته است. به بیان دیگر مفهوم اولیه واژه مذکور تابع افزایش و کاهش معنایی نمی‌باشد؛ در حالی که در واژه‌ای چون «فخر فروش» معنی عنصر همنشین «فخر»، در معنی صورت زبانی «فروش» تأثیر می‌گذارد و سبب تغییر معنی آن می‌شود؛ زیرا افزایش معنی در هر واژه، سبب نشاننداری آن واژه خواهد شد.

نتایج حاصل از بررسی همنشینی معنایی

همنشینی معنایی را شرایط کنار هم قرار گرفتن مفاهیم بر روی محور همنشینی معرفی می‌کنیم که می‌تواند در حفظ یا تغییر مفهوم اولیه واحدهای زبان مؤثر باشد. حذف واژه‌های همنشین می‌تواند سبب تغییر مفهوم واژه یا واژه‌های غیرمحذوف شود. اگر این فرض را بپذیریم که واژه‌های زبان در همنشینی با یکدیگر، تحت تأثیر قرار می‌گیرند و تغییر معنی می‌دهند، به لحاظ نظری می‌توان پذیرفت که چنین تغییری به افزایش و کاهش معنایی منجر می‌شود؛ یعنی اگر قرار باشد بخشی از معنی یک واحد زبانی به معنی واحد دیگری انتقال یابد، یکی از این دو واحد از افزایش معنایی برخوردار خواهد شد و دیگری به سبب وجود نوعی تراز با کاهش معنایی مواجه می‌شود (صفوی، ۱۳۷۳). به منظور درک بهتر مسئله حاضر، لازم است به دو مفهوم شفافیت و تیرگی اشاره شود. مقصود از کلمات شفاف، آن دسته از کلماتی است که از روی صدا یا ساخت آن بتوان به معنی آنها پی برد یا معنی آنها را حدس زد. برعکس، کلمات تیره به آن دسته از واژه‌هایی گفته می‌شود که تلفظ یا ساخت آنها ردی برای شناخت معنی آنها به دست ندهد؛ بنابراین می‌توان ادعا کرد

در واژه‌های همچون «کتاب فروش» که هر دو واحد زبانی در معنی اولیه خود به کار رفته‌اند، واژه مرکب از شفافیت معنایی برخوردار است. در واژه «وطن فروش» سازه «وطن» در معنی اولیه و بی‌نشان خود به کار رفته در حالی که سازه «فروش» تحت فرآیند افزایش و کاهش معنایی قرار گرفته است و به لحاظ معنایی نشاندار است. واژه مذکور در حد فاصل نهایت شفافیت و نهایت تیرگی قرار می‌گیرد. در واژه «فخرفروش» هر دو واحد زبانی معنی اولیه خود را از دست داده‌اند و واژه مرکب به سوی تیرگی حرکت خواهد کرد و از شفافیت معنایی آن کاسته خواهد شد و به نهایت تیرگی می‌رسد.

نتایج حاصل از بررسی چندمعنایی

آیا ممکن است تکواژی بتواند در ساخت واژه‌های در معنای اولیه خود به کار رود و در ساخت واژه دیگر از شفافیت معنایی آن کاسته شود؟ آیا این مسئله به این دلیل است که باید مدعی شویم واژه‌های مانند «گرفتن» از معنای متفاوتی برخوردار است یا اینکه ادعا کنیم «گرفتن» صرفاً یک معنی دارد ولی در همنشینی با واژه‌های دیگر معنی اولیه خود را از دست می‌دهد و در معنایی به کار می‌رود که صرفاً از طریق واحدهای همنشین شده آن قابل درک است. به اعتقاد صفوی (۱۳۷۳) پدیده چند معنایی در زبان روزمره، ویژگی برخی از واژه‌ها نیست؛ بلکه شرایطی است که بر حسب انتخاب و ترکیب، تمامی واحدهای نظام واژگانی زبان را شامل می‌شود و از سوی دیگر چنین می‌نماید که بتوان «چندمعنایی» را براساس افزایش یا کاهش معنایی مورد تبیین قرار داد.

این در شرایطی است که واحدهای یک نظام، در قالب همان نظام و با توجه به رابطه دو سویه موجود میان این واحدها مورد توجه قرار گیرند؛ زیرا چنین می‌نماید که فقط در چنین شرایطی می‌توان سخن از مطالعه «نظام زبان» به میان آورد. اولمان^۱ (۱۹۶۲: ۱۵۹) به طرح مسئله چندمعنایی از دو دیدگاه همزمانی و در زمانی پرداخته است. به اعتقاد وی، یک صورت زبانی می‌تواند یا در یک مقطع زمانی از چند معنی برخوردار باشد و یا در طول زمان معانی متفاوتی یابد. یک صورت زبانی به دلیل همنشینی با صورت‌های دیگر، معانی متفاوتی می‌یابد که در آغاز، کاملاً وابسته به صورت‌های همنشین شده‌اند و سپس برای اهل زبان معانی مختلف آن واژه به حساب می‌آیند. در این مورد می‌توان از زبان فارسی واژه‌های مانند «باف» را نمونه آورد که در «خیال‌باف» و «منفی‌باف» در معانی دیگری غیر از معنی اصلی «باف» به کار رفته است.

نتیجه‌گیری

۱- کلمه‌های مرکب مفعولی، کلمه‌های مرکبی‌اند که میان اجزایشان رابطه نحوی وجود دارد. این رابطه نحوی در سطح جمله قابل بررسی است که ساختار زیربنایی کلمه مرکب مورد نظر محسوب می‌شود. جمله زیربنایی در نتیجه عملکرد افزایش و کاهش معنایی دستخوش حذف می‌گردد و برخی عناصر آن در روساخت ظاهر نمی‌شوند. نوع کلمه مرکب باتوجه به نقش عناصر بازمانده تعیین می‌شود و چنانچه یکی از این عناصر، از جمله وابسته‌های فعل (موضوع/قمر) باشد و تحت حاکمیت فعل قرار گیرد، کلمه مرکب مورد نظر «کلمه مرکب مفعولی» نام می‌گیرد. تحلیل معنایی واژه‌های مرکب مفعولی نشان‌دهنده

^۱ S. Ullman

آن است که می‌توان ارتباطی میان قواعد سطح صرف و قواعد سطح معنایی دستور ایجاد نمود و اهمیت این موضوع در آن است که لاجرم باید ادعا کرد که نمی‌توان میان قواعد گوناگون دستور فاصله‌ای قطعی در نظر گرفت و این قواعد را جدا از یکدیگر مورد بررسی قرار داد.

۲- از مؤلفه‌های معنایی به آن شکلی که در سنت مطالعات معنی‌شناختی مطرح شده‌اند، می‌توان دست کم به صورت نظری در تعیین معنی اولیه یک واحد زبانی استفاده کرد. این در شرایطی است که کمترین تعداد مؤلفه‌های معنایی نشان‌دهنده معنی اولیه خواهد بود؛ بنابراین می‌توان ادعا کرد که هر واحد زبانی زمانی شفاف است که در صریح‌ترین و بی‌نشان‌ترین معنی خود به کار رود و زمانی تیره است که بر اثر همنشینی با واژه‌های دیگر در معنایی نشاندار و ضمنی به کار گرفته شود. از آنجایی که قواعد جانیشینی به انتخابی از میان واحدهای متمایز از یکدیگر توجه دارند و واحدی را از روی محور جانیشینی بر می‌گزینند، می‌توان بیان نمود که واژگان مرکب مفعولی که شفافیت معنایی زیادی دارند، تحت تأثیر این دسته از قواعد قرار می‌گیرند و هر اندازه واژگان مرکب مفعولی بر روی پیوستار شفافیت و تیرگی، به سمت تیره بودن گرایش یابند، شاهد عملکرد قواعد افزایش و کاهش معنایی هستیم که صرفاً روی محور همنشینی عمل می‌کنند.

۳- تحلیل داده‌های عرضه شده نشان‌دهنده این مطلب است که اگرچه همه نمونه‌های مورد اشاره به لحاظ نوع ارتباط درونی میان اجزا در گروه کلمه‌های مرکب مفعولی می‌گنجند، به لحاظ نقش بیرونی به طور عمده در طبقه صفات قرار می‌گیرند؛ هر چند در این میان تعدادی اسم نیز یافت شد. از سوی دیگر به نظر می‌رسد که واژه‌های مرکب مفعولی از جمله واژه‌های مرکب، برون‌مرکز محسوب می‌شوند؛ بدین معنا که میان دو جزء سازنده واژه مرکب رابطه شمول معنایی برقرار نیست و معنای این دسته از کلمات مرکب را باید در بافت بیرون از واژه جستجو کرد. از سوی دیگر بررسی معنایی این دسته از واژه‌های مرکب مفعولی حاکی از آن است که این نوع واژگان از دلالت برون‌زبانی (مصادقی) برخوردارند؛ بدین ترتیب دلالت بر شخص یا شیئی در جهان خارج دارند. همچنین به نظر می‌رسد که بر روی پیوستار شفافیت و تیرگی معنایی، هر چه به سوی تیرگی پیش می‌رویم بسامد کلمات مرکب مفعولی که بار عاطفی منفی دارند بیشتر است.

ضمائم

+ شفاف

- شفاف

فخر فروش	آدم فروش / خودفروش بار فروش / کهنه فروش پارسایی فروش / دین فروش مال فروش / امانت فروش	● میوه فروش / کتاب فروش پارچه فروش / دوافروش یخ فروش / سیگار فروش گل فروش / قالی فروش پوست فروش
فلسفه باف / منفی باف	شعر باف	● حصیر باف / پارچه باف توری باف / قالی باف گیسوباف / گونی باف جوراب باف / حریر باف شال باف
سرکش نقشه کش بهره کش	منت کش / زجر کش / صورت کش درد کش / جفاکش / جرعه کش آه کش / حسرت کش / سخن کش لوله کش / آب کش / سپه کش سیم کش / پیاله کش / مسافر کش هیزم کش / تصویر کش / حرف کش سیگار کش	● نفت کش / بادکش یدک کش / جارو کش بارکش / دودکش نفس کش
زبان بر / کمر بر گوش بر هوش بر / اندوه بر دل بر / ستم بر	کاربر / صفرابر تب بر رهبر / تیماربر راه بر	● آهن بر / جامه بر کاغذ بر ● پیام بر / باربر نامه بر
کمرشکن دندان شکن گردن شکن کارشکن دل شکن شکرافشان ستم افشان	پیمان شکن / هیزم شکن / موج شکن صف شکن / عهد شکن / دشمن شکن ناوشکن / قانون شکن / کالا شکن سنت شکن / قیمت شکن / روزه شکن اعتصاب شکن / بت شکن / طاقت شکن دست افشان / آستین افشان جان افشان / دامن افشان	● یخ شکن / فندق شکن شیشه شکن / سنگ شکن ● بذرافشان / اشک افشان / عنبر افشان گل افشان / تخم افشان / قطره افشان پرتوافشان / درافشان / نورافشان زرافشان / مشک افشان
	گوهرزا / اشتغالزا	●

آزاده‌زا

قدح پیما / سخن پیما

● آسمان پیما / باد پیما / بادیه پیما

کوه پیما / بحر پیما / فضا پیما

جهان پیما / هوا پیما / زمین پیما

● پول پرست / حق پرست

غریب پرست / بت پرست

خدا پرست / می پرست

گاو پرست / جادو پرست

کهنه پرست / عیال پرست / شهوت پرست و هم پرست

میهن پرست / مرده پرست / شهرت پرست غم پرست

وطن پرست / ظاهر پرست / نژاد پرست خیال پرست

ساده پرست / مقام پرست / مهمان پرست اوهام پرست

جهان پرست / خود پرست / ناموس پرست گنگ پرست

نفع پرست

شهید پرور / هنر پرور / دشمن پرور خیال پرور

علم پرور / رعیت پرور / غم پرور تن پرور

ادب پرور / دین پرور / مهر پرور شکم پرور

بنده پرور / گوهر پرور / ذره پرور آزر پرور

نوع پرور / خود پرور / سخن پرور

غریب پرور / دانش پرور

● روح پرور / جان پرور

● مدرسه ساز / قفل ساز

برج ساز / قالب ساز

آئینه ساز / بخاری ساز

تار ساز / چاقو ساز

چینی ساز / دارو ساز

دندان ساز / صندلی ساز

قاب ساز / میل ساز

مجسمه ساز / کاشی ساز

پول ساز / فرهنگ ساز / تمدن ساز پرونده ساز

انسان ساز / ظاهر ساز / آهنگ ساز تدبیر ساز

خبر ساز / آینده ساز / افسانه ساز نیرنگ ساز

فیلم ساز / برنامه ساز / دو چرخه ساز حیل ساز

راديو ساز / انجمن ساز / بزم ساز پر خاش ساز

خود ساز / لشکر ساز / ترانه ساز جنگ ساز

نغمه ساز / زمینه ساز / سبب ساز

کار ساز / وسیله ساز

● بارش سنج / آب سنج / دماسنج

نیروسنج / شنوایی سنج / بار سنج

گرما سنج / زلزله سنج / فشار سنج

● مشکل گشا / بخت گشا / گره گشا

چهره گشا / رو گشا / نامه گشا

روزه گشا

● نمک پاش / عطر پاش / شکر پاش

گلاب پاش

● نزدیک بین / آخر بین

اختر بین / خدا بین

عالم بین / کف بین

خر دسنج / هوش سنج دروغ سنج

نکته سنج / نغمه سنج

کشور گشا / عقده گشا دل گشا

عالم گشا / راه گشا کار گشا

ظاهر بین / پنهان بین / اغیب بین

عیب بین / ژرف بین / پیش بین

نهان بین / عاقبت بین / حقیقت بین

طالع‌بین / فال‌بین

حال‌بین / مصلحت‌بین / بدبین

خوش‌بین / واقع‌بین

مرده‌شوی

● زمین‌شوی / چشم‌شوی / سرشوی

رخت‌شوی / روشوی / تن‌شوی

دست‌شوی / قالی‌شوی / گلیم‌شوی

جامه‌شوی / ریگ‌شوی

● آهن‌ریا

خواب‌ریا / جان‌ریا / بوسه‌ریا

عقل‌ریا / سامان‌ریا / خرد‌ریا

هوش‌ریا

خودسوز

خانمان‌سوز / دل‌سوز

مجلس‌آرا / ملک‌آرا / نظم‌آرا

● سفره‌آرا / چمن‌آرا

بزم‌آرا / انجمن‌آرا / رزم‌آرا

● عروس‌آرا

جهان‌آرا / گیتی‌آرا / سخن‌آرا

بهار‌آرا / معرکه‌آرا / نثر‌آرا

لشکر‌آرا

● تیرانداز / خمپاره‌انداز

بندانداز / گوهرانداز

تفرقه‌انداز / آتش‌انداز

خاک‌انداز / بارانداز

(ایجاد کننده مانع) سنگ‌انداز /

شلنگ‌انداز

(در دسرساز) دست‌انداز

شکر‌خور / خاک‌خور / نزول‌خور

حرص‌خور / خود‌خور / غصه‌خور

مرده‌خور / هوا‌خور / جیره‌خور

(مزاحم) جگر‌خرا / لوطی‌خور / حلوا‌خور

(ظالم) آدم‌خور / خر‌خور / توسری‌خور

دندان‌گیر / گلو‌گیر

نمک‌گیر / گریبان‌گیر

خون‌گیر / دل‌گیر

دست و پا‌گیر / خرده‌گیر

دامن‌گیر / پاچه‌گیر

زمین‌گیر

کتک‌خور / ضرب‌خور

چکش‌خور

● شیرینی‌خور / میوه‌خور

آب‌خور / دوا‌خور

شراب‌خور / نان‌خور

روزی‌خور

● ناخن‌گیر / جاگیر

نور‌گیر / سیلاب‌گیر

بو‌گیر / آفتاب‌گیر

برف‌گیر / باج‌گیر

برق‌گیر / ماهی‌گیر

ضرب‌گیر / عرق‌گیر

گل‌گیر / باد‌گیر

کمان‌گیر

● تعزیه‌خوان / مدیحه‌خوان / آواز‌خوان

نغمه‌خوان / روزنامه‌خوان / نماز‌خوان

		روضه خوان / درس خوان / خبر خوان
		کتاب خوان / قرآن خوان / دعاخوان
منت پذیر	افسون پذیر / علاج پذیر	● پوزش پذیر / تربیت پذیر / اصلاح پذیر
	چاره پذیر / درمان پذیر	نصیحت پذیر / عذر پذیر / مسئولیت پذیر
	دانش پذیر / اشتعال پذیر	نهایت پذیر / نقش پذیر / رنگ پذیر
	فرمان پذیر / انعطاف پذیر	پندپذیر / آب پذیر / اندرزپذیر
	مرمت پذیر	چکش پذیر / پایان پذیر
حق کش / آدم کش	وقت کش / زجر کش	● آفت کش / گاو کش
برادر کش / پدر کش	مردم کش / دشمن کش	باکتری کش / خود کش
		● لگدزن / سینه زن
چرت زن	جیب زن / خشت زن / کراوات زن	
دم زن	کیف زن / ساز زن / ویلن زن	
پوز زن	گشت زن / تار زن / نی زن	
	باد زن / چنگ زن / قلم زن	
بهبان تراش	پیکر تراش / مضمون تراش	● الماس تراش / سنگ تراش
(ناچیز گیرنده هنر) هنر تراش		ریش تراش / سر تراش
		قلم تراش / یخ تراش
		آجر تراش
خاطر آزار		● جان آزار / روح آزار
		خود آزار / مردم آزار
		همسایه آزار
	رونما / دورنما	● قطب نما / هنر نما / بدن نما
	داوری نما	قبله نما / طیف نما / دندان نما
		جهان نما / راه نما / گیتی نما
		سال نما / آب نما / چهره نما
		قدرت نما
هواخواه	خودخواه / تن خواه	● خیر خواه / آزادی خواه / گنج خواه
	فریادخواه / کین خواه	ترقی خواه / نیک خواه / مشروطه خواه
		مردم خواه / دولت خواه / دادخواه
		جمهوری خواه / آبروخواه / عذر خواه
		بدخواه / آرزوخواه
(مخفی کردن) سرپوش	پرده پوش / خطا پوش	● تن پوش / زیر پوش / قبا پوش

رازپوش / عیب‌پوش

خرقه‌پوش / چکمه‌پوش / چشم‌پوش

نی‌پوش / خزپوش / دیوارپوش

روپوش / یال‌پوش / درپوش

مخمل‌پوش

اندوه‌خوار / خون‌خوار

رباخوار / رشوه‌خوار

حرام‌خوار / چشته‌خوار

نسیه‌خوار / میراث‌خوار

غم‌خوار / مردم‌خوار

جگر‌خوار / رانت‌خوار

جیره‌خوار / شکم‌خوار

زمین‌خوار

● جانور‌خوار / گوشت‌خوار

باده‌خوار / دانه‌خوار

شیر‌خوار / حشره‌خوار

علف‌خوار / مورچه‌خوار

بنیاد‌گذار / خط‌گذار

قانون‌گذار / نرخ‌گذار

قیمت‌گذار

خوددار

سردار

مشعل‌دار

رودار

داغ‌دار

پادار

جگردار

تودار

مورددار

دست‌وپادار

زام‌دار

مهمان‌دار / دریادار

شهردار / خنده‌دار

جامه‌دار / کتاب‌دار

حسابدار / خانه‌دار

سکان‌دار / مملکت‌دار

تحویل‌دار / مردم‌دار

استان‌دار / اسب‌دار

صندوق‌دار / اتاق‌دار

درجه‌دار / باردار

دفتردار / فرمان‌دار

دامنه‌دار / امانت‌دار

● مین‌گذار / گرو‌گذار / نامه‌گذار

تخم‌گذار / امانت‌گذار / طعمه‌گذار

سرمایه‌گذار / بمب‌گذار / ارث‌گذار

● کلیددار / دکان‌دار / پول‌دار

شوهردار / اسلحه‌دار / صدادار

دام‌دار / نشان‌دار / مال‌دار

بهادار / بودار / مودار

اختیاردار / دندان‌دار / وفادار

مغازه‌دار / نم‌دار / باددار

تبدار / هتل‌دار / گوشه‌دار

جان‌دار / ریشه‌دار / امانت‌دار

خزانه‌دار / هتل‌دار / گوشت‌دار

سرمایه‌دار / دسته‌دار / آب‌دار

شاخ‌دار / درد‌دار

منابع

- افراشی، آزیتا (۱۳۸۱)، معنی‌شناسی بازتابی فرضیه‌ای تازه در شناخت و تبیین معنی، پایان‌نامه دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبایی.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه دهخدا، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- سوسور، فردینان دو (۱۳۷۸)، دوره زبان‌شناسی عمومی، تهران: نشر هرمس.
- صفوی، کورش (۱۳۷۳)، از زبان‌شناسی به ادبیات، ج ۱: نظم، تهران: نشر چشمه.
- صفوی، کورش (۱۳۷۹)، درآمدی بر معنی‌شناسی، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی حوزه هنری، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- مستأجر حقیقی، محمد (۱۳۷۰)، نگاهی نو به واژه‌های مرکب فارسی بر پایه نظریه زایا گشتاری، دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد.
- Asher, R.E (1994), *The Encyclopedia of Language & Linguistics*, Oxford: Pergamon Press.
- Bauer, L. (1983), *English word Formation*, Cambridge University Press.
- _____ (1988), *Introducing Linguistic Morphology*, Edinburgh University Press.
- _____ (1996), *English word Formation*, Cambridge University Press.
- Bloomfield, L. (1933), *Language*, New York, HOLT.
- Boyle, J.A. (1966), *Grammar of Modern Persian*, Otto Harrassowitz, Wiesbaden.
- Crystal, D. (1991), *A Dictionary of Linguistics & Phonetics*, Oxford: Basil Blackwell.
- Jakobson, R. (1960), "Linguistics and Poetics", Insebok, MIT. Cambridge.
- Katamba, F. (1993), *Morphology*, London: Macmillan Press LTD.
- Shak M. (1964), *A Study on Nominal Compounds in Neo – Persian*, Praha Nakladatelstvi, Cekoslovenske Akademie. Ved.
- Trask, R.L. (1993), *A Dictionary of Grammatical Terms and State of its Study*, Mouton Publishers, The Hague.
- Ullman, S. (1962), *Semantics*, Oxford: Basil Blackwell.